



شخصیت حقوقی وقف

محمد رحمانی

ارتباطات به سر می‌برد، پیرامون احکام اقسام عملکرد شرکتهای می‌باشد. نبودن تصویر صحیح از شخص حقوقی، موجب می‌شود بحث شرکت در فقه، نتواند پاسخگوی اندکی از این پرسشهای مستحدث باشد. راههای پی بردن به اهمیت و نقش کلیدی موضوعات، فراوان و گوناگون است. بی‌شک پاسخ صحیح بسیاری از پرسشهای علمی - فقهی بویژه شرکت، وقف، بانکها، زکات، خمس و بیع در کتابهای مختلف فقهی در گرو بحث از این عنوان است.

برخی از این پرسشها عبارتند از:

۱. آیا مالک شدن از ویژگیهای شخص حقیقی (انسان) است یا جز انسان می‌تواند مالک شود و مالکیت او محترم است؟
۲. در صورتی که پاسخ پرسش قبلی مثبت باشد، آیا غیر از انسان می‌تواند فروشنده، خریدار، بخشنده، طلبکار، بدهکار و... شود یا نه؟
۳. ضابطه و معیار در تحقق شخص حقیقی چیست؟
۴. بی‌شک اشخاص حقیقی آغاز و انجامی دارند، آیا شخصیتهای حقوقی نیز آغاز و انجام دارند؟
۵. آیا شخصیتهای حقوقی جز حق تملک و آنچه

از جمله موضوعات فقهی حقوقی که بایسته بحث و تحقیق‌اند عنوان «شخص حقوقی» است و از آنجا که پرسش‌های زیادی در این باره مطرح است، این بایستگی دو چندان می‌شود. از این‌رو این نوشته برخی از مطالب مربوط به شخص حقوقی، به ویژه شخصیت حقوقی وقف را در معرض دید خوانندگان قرار می‌دهد.

اهمیت شخص حقوقی

عنوان شخص حقوقی گرچه کمتر مورد بحث و کندوکاو واقع شده است، ولیکن بی‌گمان از موضوعات پراهمیت و کلیدی به شمار می‌آید و افزون بر ثمره علمی، نقش عملی و کاربردی نیز دارد. این موضوع همچون زکات، خمس، وصیت، وقف، بیع، هبه و شرکت در بسیاری از کتابهای فقهی وجود دارد و بیشتر مباحث این کتابها پیرامون آن است.

با عنوان شخصیت حقوقی می‌توان بسیاری از معضلات و مشکلات علمی را همچون مالکیت خمس، زکات و وقف حل کرد. بی‌شک از جمله پرسشهای مهم فقهی در جامعه‌ای که در عصر تکنیک، توسعه و



است، برخلاف مباحثی که در فقه عنوان نشده‌اند تا چه رسد به آیات و روایات و مباحث فقهی. در هر صورت صاحب این قلم بر بضاعت مزجات خود اعتراف دارد و از خوانندگان اندیشمند انتظار راهنمایی دارد.

۴. از آنجا که نادیده انگاشتن مباحث حقوقی در کنار مباحث فقهی، بویژه این چنین مباحثی که ماهیت حقوقی دارد، نقص آشکار به شمار می‌آید از مباحث حقوقی و قوانین جدید در این باره کمک گرفته شده است.

۵. شایسته است برخی از عناوین که در فقه، شخصیت حقوقی آنها مطرح است به گونه مستقل مورد بحث واقع شود.

۶. مباحث شخص حقوقی فراوان است، در این نوشته به اندکی از آنها پرداخته شده است، از این رو در بسیاری از موارد اشاره به مباحث شده ولی از بحث و بررسی آنها خودداری شده است.

۱. تعریف شخصیت حقوقی در قانون مدنی

تعریف حقیقی مفاهیم، بویژه مفاهیم حقوقی و فقهی از جهات گوناگون دشوار است، با این وصف جهت روشن شدن بحث ناگزیر از تعریف مطلب مورد بحث هستیم هر چند به گونه شرح اسم باشد.

صاحب نظران در حقوق مدنی از شخصیت حقوقی^۲ تعریفهای گوناگونی کرده‌اند از جمله:

شخص حقوقی عبارت است از دسته‌ای از افراد که دارای منافع و فعالیت مشترک هستند یا پاره‌ای از اموال که به هدف خاصی اختصاص داده شده است و قانون آنها را طرف حق می‌شناسد و برای آنها شخصیت مستقلی قایل است مانند دولت، شهر، دانشگاه، شرکتهای تجاری، و موقوفات^۳.

دکتر لنگرودی در این باره می‌نویسد:

شخص حقوقی: (مدنی) عبارت است از گروهی از افراد انسان یا منفعتی از منافع عمومی که قوانین موضوعه، آن را در حکم شخص طبیعی و موضوع حقوق و تکالیف قرار داده باشد مانند شرکت تجاری و انجمن‌ها و دولت و شهرداری و صندوق (الف) و (ب) اداره تصفیه

مربوط بدان می‌باشد، می‌توانند از حقوق دیگر برخوردار شوند و یا اینکه اهلیت و صلاحیت آنها اختصاص دارد به حق تملک و حقوق مربوط به آن؟

۶. شخصیت حقوقی چگونه پدید می‌آید و چگونه زوال پیدا می‌کند؟

۷. آیا شخصیت حقوقی در فقه اسلامی از موضوعات نوپیدا به شمار می‌آید و یا اینکه پیش از این در فقه با نام و عناوین دیگر مطرح بوده و درباره آن بحث می‌شده است؟

۸. چنانچه پاسخ پرسش قبل مثبت است، چه موضوعاتی در فقه بار و محتوای شخص حقوقی را در بردارد؟

۹. ادله‌ای که در فقه می‌تواند مشروعیت شخص حقوقی را ثابت کند، کدام است؟

۱۰. دایره و قلمرو پذیرفته شدن اشخاص حقوقی چقدر است؟ آیا تمام اشخاص حقوقی که در جامعه مطرح است، پذیرفته شود و یا تنها اشخاص حقوقی که در روزگار معصومین (ع) مصداق داشته است؟

آنچه ملاحظه شد، برخی از پرسشهای فقهی است که امروز در جامعه مطرح است و فقهای بزرگوار و نواندیش باید بدانها پاسخ گویند. اگر نگویم تنها راه حل بسیاری از این پرسشها بحث از شخص حقوقی است، دست‌کم یکی از بهترین راهها، کندوکاو این عنوان خواهد بود.

□ یادآوری

۱. از آنجا که این بحث نوپیداست و در میان فقها، بحثی از آن به چشم نمی‌خورد، با کمال تأسف هر چه بیشتر جستجو شد کمتر یافت شد.

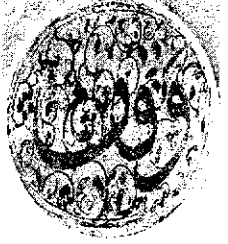
۲. هر چند بیشتر بحث این نوشته به شخص حقیقی اختصاص پیدا کرده ولیکن جهت کاربردی شدن بحث و تطبیق بیشتر آن با موضوعات خارجی، در پایان به گونه اشاره، وقف به عنوان یک شخص حقوقی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

۳. طبیعت نوپیدا بودن این اقتضا را دارد که بحث از کمال مطلوب برخوردار نباشد زیرا سخن گفتن از موضوعاتی که صدها آیه و روایت و هزارها صفحه مطلب از فقهای ما درباره آنها رسیده است کار آسانی

۱. تا جایی که نگارنده این سطور جستجو کرده، تنها آیت‌الله حسائری در رد مصطفی احمد زرقا از عالمان نواندیش اهل سنت مقاله‌ای را در مجله الفکر الاسلامی شماره یازدهم سال سوم، نگاشته است.

۲. لازم به یادآوری است هر چند واژه شخص و شخصیت به یک معنا نیستند؛ زیرا در ترمینولوژی حقوق، ص ۳۷۹، آقای لنگرودی می‌گوید: «شخصیت (مدنی) حالت تشخص شخص از جهت اینک موضوع حقوق و تکالیف است» ولیکن مقصود از شخصیت حقوقی همان معنای تشخص حقوقی است.

۳. دوره مقدماتی حقوق مدنی، حسین صفایی، ج ۱، ص ۵۲، انتشارات مدرسه عالی حسابداری.



(ماده ۵۱ قانون تصفیه ۲۴-۴-۱۳۱۸) شخص حقوقی موضوع هر حق و تکلیفی است جز آنچه که اختصاص به طبیعت انسان دارد (ماده ۵۸۸ قانون تجارت)^۴.

دکتر امامی در تعریف شخصیت حقوقی می‌نویسد: هر یک از افراد انسان در جامعه دارای شخصیت حقوقی می‌باشد و می‌تواند به وسیله آن دارای حق و تکلیف گردد و آن را اجرا نماید. این قابلیت از طرف خداوند به اعتبار طبیعت انسانی، در او به ودیعه گذاشته شده است... سلب شخصیت حقوقی از فرد انسانی، مرگ حقوقی می‌باشد هر فرد انسان بدون داشتن شخصیت حقوقی زنده شناخته نمی‌شود بنابراین اهلیت تمتع تحت اختیار افراد انسانی نیست تا بتوانند آن را سلب کنند.^۵

وی در جای دیگر می‌نویسد:

در میان روابط حقوقی که در جامعه موجود است حقوق و تعهداتی مشاهده می‌شود که موضوع آن اشخاص طبیعی نیستند بلکه جمعیتها و مؤسساتی هستند که مانند اشخاص طبیعی دارای دارند که آنها را اشخاص حقوقی اعتباری یا اخلاقی می‌نامند... بعضی از حقوقین برآنند که شخص حقوقی یک موجود حقوقی می‌باشد و قانون از نظر منافع جامعه وجود آن را شناخته است و به او اجازه می‌دهد که بتواند دارایی مخصوص داشته باشد و از منافع اختصاصی خود دفاع بنماید و مانند اشخاص طبیعی دارای وجود حقوقی جداگانه باشد. بدین جهت هر شخص حقوقی دارای اراده مخصوص به خود می‌باشد که مجزا از اراده افراد آن است و همچنین دارای یک فعالیت حقوقی خاصی است که غیر از فعالیت افراد آن می‌باشد. اشخاص حقوقی برای آنکه بتوانند از اراده خود استفاده کنند و فعالیت آنها بی‌اثر نماند باید از حمایت قانون بهره‌مند گردند و آن شناسایی شخصیت حقوقی آنها از طرف قانون می‌باشد.^۶

تعریفهای دیگری از شخصیت حقوقی در فقه موضوعی انجام پذیرفته است، علاقه‌مندان می‌توانند به کتابهای مربوطه از جمله المدخل الفقہی العام مراجعه کنند.^۷

○ نقد و بررسی

بی‌شک هدف از این تعریفها بیان برخی از مشخصات ممتاز و آثار و احکام شخصیت حقوقی است، نه تعریف دقیق همراه با جنس و فصل منطقی، تا نسبت به تمامی افراد جامع و نسبت به همه افراد بیگانه مانع باشد. از این رو این تعاریف این اشکال را که نسبت به افراد خودی فراگیر و نسبت به افراد بیگانه مانع نیست بر نمی‌تابد. و به همین جهت با شمارش چند نکته قابل تأمل این بخش را به پایان می‌بریم. از جمله نکات مهم عبارتند از:

۱. تکالیف و حقوق انسانها دایر بر مدار شخصیت حقوقی آنهاست و حیوانات چون شخصیت حقوقی ندارند، دارای تکلیف و حق نمی‌باشند.
۲. شخصیت حقوقی موهبت الهی به انسانهاست و دیگران نمی‌توانند آن را از انسان سلب کنند.
۳. قانون به لحاظ رعایت منافع اجتماع به شخصیت حقوقی اعتبار می‌دهد و به او اجازه داده است تا صاحب مال و منافع شود و از آنها دفاع کند.
۴. اراده شخصیت حقوقی، مسجزا از اراده افراد آن است.
۵. فعالیتهای حقوقی شخصیت حقوقی، غیر از فعالیت افراد آن است.
۶. قوام و وجود شخصیت حقوقی، بستگی دارد به اینکه قانون آن را شناسایی کند و معتبر بداند.
۷. افزون بر افراد حقیقی، جمعیتها و مؤسسات نیز از شخصیت حقوقی برخوردارند.

هر یک از این مطالب جای بحث و تحقیق دارد که در جای دیگر باید بدانها پرداخته شود.

□ ۲. ضابطه شخصیت حقوقی

بحث از شخص حقوقی اقتضا می‌کند تا ضوابط و ملاکهای فراگیر و تأثیرگذار در آن ارائه شود از این رو

۴. نرمنیولوژی حقوق، دکتر محمدجعفر لنگرودی، ص ۳۷۸، کتابخانه گنج دانش.
۵. حقوق مدنی، دکتر سیدحسن امامی، ج ۴، ص ۱۵۰، اسلامیه.
۶. همان.
۷. المدخل الفقہی العام، احمد زرقا، ج ۳، ص ۲۷۱، دارالفکر.



هم، کاری بکند نمی‌تواند مالک بشود فقط شخص حقیقی می‌تواند مالک باشد بنابراین نظریه اشکالات زیادی پیدا می‌شود... اینها می‌گویند اصلاً دولت چیزی نیست پس هر مالی که در دست دولت است خودش مالک آن نیست و در واقع مال افراد دیگر است و چون افراد دیگر را ما نمی‌شناسیم مجهول‌المالک است آن وقت در سسرمایه‌های دولتی می‌آیند معامله مجهول‌المالک می‌کنند... استدلالشان این است که شما می‌گویید دولت یا هر مؤسسه‌ای عامی وجود حقیقی ندارد و چیزی که وجود حقیقی ندارد چطور می‌تواند مالک باشد جواب این است که خود مالکیت هم وجود حقیقی ندارد و یک امر اعتباری است. یک وقت ما می‌خواهیم یک امر حقیقی را برای یک امر اعتباری ثابت بکنیم و یک وقت می‌خواهیم یک امر اعتباری را برای یک امر اعتباری ثابت بکنیم. دولت وجودش وجود اعتباری است مالکیت هم وجودش وجود اعتباری است.^۱

هدف از نقل این کلمات بیان این مطلب است که مهمترین اثر و حکم برای شخصیت حقوقی مالکیت می‌باشد. و اما سخن برخی از فقها مبنی بر اینکه چون دولت وجود حقیقی ندارد، پس می‌تواند مالک شود، قابل بحث است. در هر صورت جهت روشن شدن این معیار و ضابطه شخص حقوقی ناگزیر از بحث ملک و مالکیت، هر چند به گونه اختصار هستیم.

○ ب. معانی گوناگون ملک

ملک در فرهنگ اسلامی در معانی گوناگونی به کار رفته است برخی از آنها خارج از قلمرو بحث فقهی حقوقی و بعضی دیگر داخل بحث است. برای روشن شدن این مطلب که چه معنایی از ملک، خارج از قلمرو بحث اشخاص حقیقی و حقوقی است و چه معنایی از ملک، ویژه اشخاص حقیقی و کدام مفهوم از ملک نسبت به شخص حقیقی و حقوقی فراگیر می‌باشد، ناگزیریم از اشاره اجمالی به معانی گوناگون ملک:

۱. **ملکیت حقیقی:** مقصود از آن عبارت است از

بحث از ضابطه و معیار شخصیت حقوقی ضروری به نظر می‌رسد. برای شخصیت حقوقی ضوابط گوناگونی ممکن است وجود داشته باشد که بحث تفصیلی آن در دانش حقوق مطرح است.

در این بخش یکی از ملاکهای شخصیت حقوقی، که از اهمیت زیادی برخوردار است و عامل اساسی در تحقق شخص حقوقی به شمار می‌آید، مورد بحث قرار می‌گیرد و آن عبارت است از قابلیت و اهلیت مالک شدن. بی‌گمان این ملاک مهمترین بحث درباره شخصیت حقوقی نیز به شمار می‌آید؛ زیرا اگرچه افزون بر مالکیت شخصیت حقوقی آثار و احکام فقهی دیگری بر آن بار می‌شود، ولیکن در فقه، بیشتر این اثر مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است، از این‌رو بیشتر به آن پرداخته می‌شود.

○ الف. اهلیت تملک شخص حقوقی

فقها قبول و یا رد شخصیت حقوقی را مبتنی کرده‌اند بر این بحث که آیا اهلیت تملک از ویژگیهای اشخاص حقیقی است و یا جز آنها، اشخاص حقوقی نیز می‌توانند مالک شوند.

علامه مطهری در بحث مالکیت دولت می‌فرماید:

در مورد مالکیت دولت، در میان فقها دو

نظریه وجود دارد. یک نظریه این است که دولت

هم مثل فرد می‌تواند مالک باشد، می‌تواند

ثروت داشته باشد و تمام احکامی که در شخص

مالک هست در مورد دولت هم می‌تواند وجود

داشته باشد و به اصطلاح امروز دولت شخصیت

حقوقی دارد. مرحوم آقای بروجردی، مرحوم

حاج آقا حسین قمی و بسیاری از مراجع فعلی که

شما از آنها تقلید می‌کنید عقیده‌شان همین است

که در مالکیت هیچ فرقی نمی‌کند میان شخصیت

حقوقی و شخصیت حقیقی. و شخصیت

حقوقی هم، می‌خواهد دولت باشد و یا

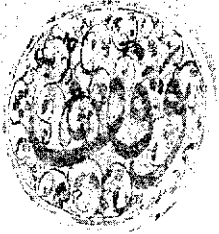
غیردولت... بعضی دیگر فتوایشان این است که ما

شخصیت حقوقی نمی‌شناسیم فقط شخصیت

حقیقی درست است... اینها معتقدند که دولت

صلاحیت مالکیت ندارد و حتی اگر از راه مشروع

۸. مسأله ربا، آیت‌الله شهید مطهری، ص ۱۳۹، انتشارات صدری.



قدرت و سلطنت تکوینی خداوند بر تمامی موجودات جهان هستی. بنابراین آنچه غیرخدا به شمار می آید ملک حقیقی او هستند.

خداوند از آنرو که آفریننده و پدیدآورنده جهان هستی می باشد، مالک حقیقی آن نیز می باشد. همان گونه که انسان مالک صورتهای ذهنی است که آنها را می آفریند. اگرچه انسان و آفریده هایش نیز مملوک حقیقی خداوند قادر متعال اند.

آیاتی به این مضمون بارها در قرآن تکرار شده است^۹ از جمله: ﴿وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾: مالکیت آسمانها و زمین برای خدا است.

اعتقاد به مالکیت خدا از اصول اعتقادی مسلمانهاست. ملک به این معنا از امور حقیقی است نه حقوقی، از اینرو موضوع مباحث و احکام فقهی حقوقی نخواهد بود و از مختصات ذات مقدس الهی است و از قلمرو اشخاص حقیقی و حقوقی خارج است. ۲. ملک به معنای جده: این ملکیت از مقولات فلسفی است. علامه طباطبایی می فرماید:

مقوله جده نام دیگرش ملک می باشد و آن عبارت است از هیئتی که از احاطه یک چیز بر چیز دیگر به وجود می آید به گونه ای که احاطه کننده با انتقال احاطه شده منتقل شود (مانند احاطه لباس بر بدن که با جابجا شدن بدن لباس هم جابه جا می شود).

البته مقوله جده نیز بر دو قسم است: طبیعی و غیرطبیعی و چون ملک به این معنا از مباحث فلسفی است نه حقوقی و فقهی، از اینرو خارج از قلمرو بحث فقهی و حقوقی است. علاقه مندان به این بحث به کتابهای فلسفی از جمله اسفار^{۱۰} مراجعه کنند.

۳. ملک به معنای اختیار و قدرت: در آیات و روایات زیادی ماده ملک به این معنا آمده است و مقصود از آن این است که انسان هیچ گونه اختیار و قدرتی نسبت به تأمین منافع و دفع ضرر ندارد. مگر آنچه را که خداوند عطا کرده است. این باور همان توحید عملی است که در آیات و روایات فراوانی مورد تأکید واقع شده است، از جمله:

﴿قُلْ لَا مَلِكَ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾^{۱۱}: بگو من مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم مگر آنچه خدا می خواهد.

ملک به این معنا اگرچه از امور حقیقی است نه اعتباری ولیکن از جهتی داخل در مباحث و احکام فقهی حقوقی می باشد زیرا ملک به معنای قدرت و اختیار از شرایط تکلیف است و تا انسان قدرت و اختیار نداشته باشد، مکلف نمی شود. از اینرو قدرت و اختیار در فقه از شرایط عامه تکلیف به شمار آمده است.

ملک به این معنا از ویژگیهای شخص حقیقی است و ربطی به شخص حقوقی ندارد، از اینرو از بحث ما خارج است.

۴. ملک اعتباری: مقصود این است که قانون گذار و عقلا میان خودشان ملکیت را اعتبار می کنند، مانند اعتبار ملکیت خانه برای زید و یا اعتبار ملکیت ماشین برای شخص دیگر. ملکیت بدین معنا مورد بحث و گفتگوی ما و موضوع مباحث فقهی - حقوقی و اقتصادی است و هدف مهم از طرح بحث شخص حقوقی، اثبات و یا نفی ملک به این معناست. لازم به یادآوری است ملک معانی دیگری نیز ممکن است داشته باشد که این نوشته در مقام بررسی تمامی آنها نیست.

□ ج. تعریف ملکیت اعتباری

فقها برای تعریف ملکیت عنوان مستقلی را در کتابهای فقهی به کار نبرده اند ولیکن به مناسبتهای گوناگون آن را تعریف کرده اند. ما به لحاظ اهمیت این موضوع در اثبات آثار حقوقی بویژه مالکیت برای شخصیت حقوقی، با تفصیل بیشتری به آن می پردازیم. محقق یزدی پس از طرح این اشکال که «ملکیت از اعراض است و عرض محل لازم دارد، بنابراین این صدق ملکیت بر دین مشکل است» در پاسخ می فرماید:

حقیقت مالکیت چیزی جز اعتبار عقلایی نیست؛ زیرا آنان هنگامی که چیزی در دست شخصی هست میان آن دو، رابطه ای که سبب تسلط شخص می گردد، اعتبار می کنند و یا اینکه عقلا خود تسلط شخص را بر آن شیء اعتبار می کنند^{۱۲}.

۹. آل عمران: ۱۸۹ مائده: ۱۷، ۱۸، ۴۰، ۱۱۲ توبه: ۱۱۶ حائیه: ۲۷ فتح: ۱۴ حدید: ۲.
۱۰. اسفار، ج ۴، ص ۲۲۳.
۱۱. اعراف: ۱۸۸، جهت اطلاع بیشتر به آیات مائده: ۲۵ بونس: ۴۹ ممتحنه: ۴ جن: ۲۱ مائده: ۴۱ انفطار: ۱۹ مراجعه شود.
۱۲. حاشیه مکاسب، ج ۱، ص ۵۴ مؤسسه دارالعلم.



از مجموع سخنان فقها دربارهٔ ملکیت، می‌توان گفت: ملک امر اعتباری است، هر چند کلمات فقها در تعریف و بیان این مطلب اندکی اختلاف دارد. و نیز این امر اعتباری همان‌گونه که برای اشخاص حقیقی قابل جعل شدن است، برای اشخاص حقوقی نیز اعتبار می‌شود و آثار و احکام مالکیت بر آنها بار می‌شود.

○ د. تعریف ملکیت از نگاه دانش حقوق

به اعتراف صاحب‌نظران دانش حقوق، قانون مدنی ایران از مالکیت تعریفی ندارد و تنها به بیان احکام و آثار آن بسنده کرده است. دکتر کاتوزیان در این باره می‌نویسد: قانون مدنی حق و مالکیت را تعریف نکرده است، ولی از اوصاف و آثاری که برای آن استنباط می‌شود به اجمال می‌توان تعریف حق مالکیت را به دست آورد. مرسوم است که گفته شود مالکیت دارای سه هدف اساسی است: ۱. مطلق بودن؛ ۲. انحصاری بودن؛ ۳. دائمی بودن. ولی به زودی خواهیم دید که هیچ‌یک از این اوصاف به مفهوم پیشین خود باقی نمانده است.^{۱۷}

دکتر لنگرودی در این باره می‌نویسد:

قانون مدنی ما تعریفی از مالکیت نکرده است و فقط دو قسم آن را (مالکیت عین - مالکیت منفعت) بیان کرده است. مالکیت مفهومی است که هر کس از آن چیزی می‌داند، اما موقع دادن یک تعریف کسی جان سالم از معرکهٔ اندیشه در نمی‌برد؛ زیرا تعریف آن دشوار است.^{۱۸}

وی در ترمینولوژی حقوق در مقام تعریف مالکیت می‌گوید:

حق استعمال و بهره‌برداری و انتقال یک چیز به هر صورت مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد (مادهٔ ۳۰-۳۱ قانون مدنی)^{۱۹}.

○ ه. قلمرو اختیارات مالک

بی‌شک از نظر عقلا اصل بر نامحدود بودن اختیارات مالک نسبت به ملک خویش است. مفاد این امر عقلایی

امام خمینی در تعریف مالکیت، تعبیر گوناگون دارد؛ ایشان در یک جا می‌فرماید:

مالکیت در تمامی موارد عبارت است از اضافه‌ای میان مالک و مملوک^{۱۳}.

و در جای دیگر می‌فرماید: ملکیت اعتبار عقلایی است که از احکام آن، سلطنت مالک بر جابه‌جا کردن (تصرفات) است.^{۱۴}

محقق خراسانی در کفایه در بحث استصحاب، امور وضعی را به سه بخش تقسیم می‌کند. بخش اول، امور وضعی که قابل جعل تشریحی نیستند، نه به گونهٔ استقلال و نه به گونهٔ تبعی، مانند سببیت و شرطیت و مانعیت نسبت به تکلیف. بخش دوم، امور وضعی که به گونهٔ استقلال قابل جعل تشریحی نیستند ولی به گونهٔ تبعی قابل جعل تشریحی‌اند، مانند جزئیت و شرطیت نسبت به مکلف‌به. بخش سوم، امور وضعی که قابل جعل تشریحی هستند هم به نحو مستقل و هم به گونهٔ تبعی. ایشان در این باره می‌فرماید:

اما بخش سوم مانند حجیت، قضاوت، ولایت، نیابت، حریت، رقیبت، زوجیت و ملکیت و همانند آنها؛ زیرا این امور همان‌گونه که از احکام تکلیفی که در مورد آنها وجود دارد انتزاع می‌گردد، ممکن است جعل این امور نیز به گونهٔ مستقل^{۱۵}.

بنابر این ملکیت در نظر آخوند خراسانی، قابل اعتبار است و چون ملکیت امر اعتباری می‌باشد، در هر که اعتبار و جعل آن از نظر عقلا لغو نباشد، اعتبار آن ممکن است، مانند اعتبار ملکیت برای شخص حقوقی.

مرحوم نائینی می‌فرماید:

بی‌گمان ملکیت از امور اعتباری عقلایی است، که در نظر عقلا نفس‌الامر دارند و این ملکیت اعتباری منشأ آثاری در عام اعتبار است و مقصود ما از اعتباری بودن ملکیت، امری است که بینابین امور عینی مانند امور خارجی و امور انتزاعی مانند قبلیت و شرطیت است.^{۱۶}

براساس نظر ایشان نیز، ملکیت قابل اعتبار و جعل برای شخص حقوقی هست.

۱۳. کتاب البیع، امام خمینی، ج ۱، ص ۲۴.

۱۴. همان، ص ۳۵.

۱۵. کفایة الاصول، آخوند

خراسانی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۱۶. منیته الطالب، تقریرات

محقق نائینی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۱۷. دورهٔ مقدماتی حقوق

مدنی، اموال و مالکیت،

دکتر ناصر کاتوزیان، ص ۹۹.

۱۸. حقوق اموال، دکتر

محمدجعفر جعفری

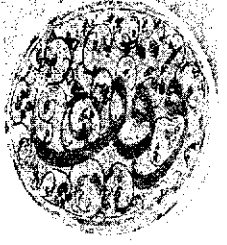
لنگرودی، ص ۸۸، مادهٔ

۱۳۰.

۱۹. ترمینولوژی حقوق،

دکتر محمدجعفر جعفری

لنگرودی، ص ۵۹۹.



در قانون مدنی نیز تأیید شده است:

ماده ۳۰. هر مالکی نسبت به مایملک خود حق همه‌گونه تصرف و انتفاع دارد، مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد.^{۲۰}

این اصل عقلایی را شرع مقدس نیز امضا کرده است زیرا روایاتی دلالت دارند بر اینکه، اختیارات و حقوق مالک نسبت به ملک نامحدود است، مگر در مواردی خاص، از جمله روایت معروف و مشهور «الناس مسلطون علی اموالهم»^{۲۱} (مردم بر اموالشان سلطه دارند).

این حدیث از نظر سند ضعیف است، اما مشهور فقها به آن عمل کرده‌اند.

مجموع تصرفات مالک را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱. تصرفات ناقله: این نوع تصرف، گاه موجب انتقال عین است، مانند فروش، هبه، وقف، وصیت و صدقه. و گاهی موجب نقل منفعت است، مانند اجاره دادن، اباحه و رهن دادن.

۲. تصرفات استیفایی: یعنی کارهایی که موجب بهره‌مند شدن از منافع ملک می‌شود، مانند سکونت در منزل، سوار شدن بر مرکب، پوشیدن لباس و کشت کردن مزارع.

۳. تصرفاتی که همچون اصلاح و تعمیرات که موجب مرغوب شدن ملک می‌شود، مانند زه‌کشی زمین زراعت، دیوارکشی زمین، لایروبی قنوات، تعمیر منزل و وسایل نقلیه.

بی‌شک همان‌گونه که این تصرفات برای اشخاص حقیقی ثابت است، برای اشخاص حقوقی نیز ثابت است مگر بعضی از آنها که برای شخص حقوقی ممکن نباشد، مانند برخی از مواردی که در قسم دوم ذکر شد.

○ و. مالکیت و شخص حقوقی

حق تملک و احکام مربوط به آن از مهمترین مباحث شخص حقوقی به شمار می‌آید زیرا عالمان حقوق و بسیاری از فقها، شاخصترین ملاک و معیار شخص حقوقی را اهلیت و صلاحیت تملک دانسته‌اند. از سوی دیگر حق انتفاع و انتقال و دیگر احکام مالکیت، از

مهمترین و اساسی‌ترین حقوق و وظایف شخص حقوقی به شمار می‌آید و کسی از صاحب‌نظران علم حقوق در آن اشکال نکرده است. و هر یک از فقها که شخصیت حقوقی را پذیرفته است، در این حق و وظیفه خدشه وارد نکرده است، بلکه مالکیت برخی از عناوین شخص حقوقی را شاید بتوان از ضروریات فقه به شمار آورد، مانند مالکیت فقرا نسبت به زکات و مالکیت سادات نسبت به خمس. از طرف دیگر، بی‌گمان بزرگترین و مؤثرترین عامل که انسانها را وادار کرده است تا شخصهای حقوقی گوناگون را تصور و اعتبار کنند و با آنها همانند اشخاص حقیقی رفتار کنند، مسأله مالکیت و قدرت نقل و انتقال آن بوده است تا از این طریق بتوانند برخی از نیازهای خود را رفع کنند.

مطلب مورد تأکید این است که ملک امر اعتباری است و می‌تواند افزون بر اشخاص حقیقی برای اشخاص حقوقی نیز از سوی عقلا اعتبار شود و در فقه نیز بر این مدعا شواهدی وجود دارد زیرا انواع ملک و مالک در آن به چشم می‌خورد، از جمله:

۱. گاهی مالک و مملوک امر حقیقی و موجود در خارج‌اند، مانند مالکیت زید نسبت به خانه.

۲. گاهی مالک شخص حقیقی خارجی است ولیکن مملوک امر کلی است، مانند بیع کلی در ذمه از جانب زید.

۳. گاهی مالک شخص حقیقی خارجی و مملوک امر معدوم است مانند فروش منافع و ثمره درخت پیش از ظهور آن. پُر واضح است بیع معدوم هنگامی صحیح است که دارای عنوان و جهت باشد نه اینکه معدوم مطلق باشد زیرا معدوم مطلق قابل اشاره، حکم و بیع نیست.

۴. گاهی مالک شخص حقوقی است و مملوک امر حقیقی خارجی. مانند مالکیت فقرا نسبت به شیء خارجی که به عنوان زکات از سوی مالک جدا شده است.

۵. گاهی مالک شخص حقوقی است و مملوک امر کلی است، مانند مالکیت عنوان سادات نسبت به خمس پیش از جدا کردن آن، بنا بر مبنای کلی.

۲۰. مجموعه قوانین اساسی - مدنی، غلامرضا حجتی اشرفی، ص ۷۸.
۲۱. عوالی اللالی، ابن‌جمهور، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۹۹.



اعتباری نیز باشد.

□ ۳. حقوق و تکالیف شخص حقوقی

از جمله مباحث دامنہ دار و مفید، حقوق و تکالیف شخص حقوقی است. این مطلب میان فقها و عالمان حقوق مدنی مورد گفتگو واقع شده است. برای آشنایی اجمالی با این موضوع آنچه را در قانون تجارت در این باره آمده است نقل می‌کنیم:

باب پانزدهم قانون تجارت به شخصیت حقوقی اختصاص داده شده و در آن دو فصل و نه ماده آورده شده است. در فصل اول پس از اشاره اجمالی به تعریف شخص حقوقی به شرایط ثبت آنها می‌پردازد و در فصل دوم با عنوان «حقوق و وظایف و اقامتگاه و تابعیت شخص حقوقی» حقوق و تکالیف آنها را بیان کرده است. ماده ۵۸۸، شخص حقوقی می‌تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قائل است مگر حقوق و وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد مانند حقوق و وظایف ابوت بنوت و امثال ذالک^{۲۲}.

براساس این ماده قانون میان شخص حقیقی و حقوقی، نسبت به حقوق هیچ‌گونه تفاوتی وجود ندارد، جز در حقوقی که شخص حقوقی نمی‌تواند موضوع آنها واقع شود.

چنانچه بخواهیم این ماده قانونی روشنتر شود، باید قلمرو و دامنۀ شخص حقیقی بررسی و معلوم شود، قانون چه حقوقی را برای انسان به رسمیت شناخته است. سپس با مطالعه تطبیقی و مقایسه‌ای روشن می‌شود که چه مقدار از آن حقوق، برای شخص حقوقی در دانش حقوق و شرع مقدس پذیرفته شده است. بررسی تفصیلی این بحث هر چند سودمند و ضروری به نظر می‌رسد، ولیکن از هدف و قلمرو این نوشته خارج است؛ از این رو به نقل عبارت یکی از صاحب نظران این رشته بسنده می‌شود، ایشان می‌نویسد:

این سؤال مطرح است که آیا این شخصیت (حقوقی) می‌تواند همچون انسان از همه حقوق متمتع و بهره‌مند گردد یا دامنۀ اهلیت او تنگتر از دامنۀ اهلیت تمتع شخص حقیقی است. برای

۶. گاهی مالک معدوم است و مملوک امر حقیقی است، مانند مالکیت میت نسبت به دیه جنایت و یا مالکیت بطون و نسلهای آینده نسبت به مال موقوفه در وقف خاص و ابدی، بر مبنای کسانی که بطون بعدی را در زمان حال مالک می‌دانند نه صاحب حق.

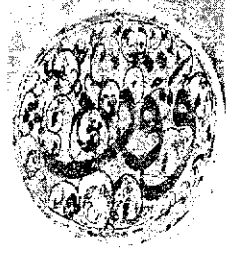
آنچه ملاحظه شد مواردی از اقسام مالکیت است که در فقه ما رواج دارد. بنابراین مالکی شخص حقوقی در فقه سابقه طولانی دارد و آنچه در تعریف فقها از اعتباری بودن ملک آمد، تأکید و برهانی بر این مدعاست.

○ جمع بندی

مطالب این بخش را می‌توان چنین مطرح کرد:

۱. ملکیت خود رابطه میان شخص و مال است، نه طرف رابطه؛ بنابراین ملکیت بیانگر دو چیز است: الف. مالک که شخص حقیقی یا حقوقی است. ب. مال که شامل امور عینی و غیر آن، مانند ملکیت منفعت و حق انتفاع است.
 ۲. ملکیت هر چند رابطه میان مالک و مال است ولیکن امر اعتباری است نه حقیقی، مانند رابطه علت و معلول.
 ۳. اگرچه ملکیت امر اعتباری است، ولی بی شک امر وهمی و خالی از محتوا نیست؛ بلکه عقلا و شارع براساس مصالح و اولویتهایی آن را اعتبار می‌کنند و این امور مصحح اعتبار است و از نوعی نفس الامر برخوردار است جزو امور واقعی به شمار می‌آیند.
 ۴. متعلق این رابطه باید مال باشد بنابراین اعتبار رابطه ملکیت میان شخص و غیرمال نادرست است.
 ۵. هدف از اعتبار رابطه مالکیت، ایجاد حق تصرف برای مالک است تا بتواند دیگران را از تصرف در آن منع کند.
 ۶. همان‌گونه که این امر اعتباری، قابل اعتبار برای شخص حقیقی است، برای شخص حقوقی نیز قابل اعتبار است و آثار و احکام آن نیز جریان دارد.
- طرف دیگر این رابطه شخص است و این شخص می‌تواند هم حقیقی باشد و هم حقوقی زیرا حقیقت ملکیت امر اعتباری است و طرف امر اعتباری همان‌گونه که ممکن است امور واقعی و حقیقی باشد می‌تواند امر

۲۲. قانون تجارت، کلیه اصطلاحات و مصوبات جدید، ص ۲۰۰، تدوین غلامرضا حجتی اشرفی.



یافتن پاسخ باید ببینیم چه حقوقی را یک انسان می‌تواند تملک نماید و این حقوق چند نوع و دسته است. در جواب گوییم حقوق فردی یعنی آن امتیازات و اختیاراتی که قانون برای فرد شناخته تا بتواند عملی را انجام دهد یا آن را ترک نماید. در تقسیم، اولی به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شود: حقوق مدنی و حقوق سیاسی. منظور از حقوق مدنی آن تواناییهای حقوقی است که مقررات مدنی هر جامعه برای شخص در ارتباط با اشخاص دیگر می‌شناسد مثل حق مالکیت و حق زوجیت. این دسته از حقوق اگر ارزش داد و ستد را نداشته باشند و به طور مستقیم قابل مبادله به پول نباشند به عنوان حقوق غیرمالی خوانده می‌شوند مثل حق زوجیت، حق بنوت و حق ولایت و اگر قابل داد و ستد باشند و بتوان مستقیماً آنها را به پول مبادله نمود به عنوان حقوق مالی نامیده می‌شوند. حقوق مالی نیز خود به سه دسته تقسیم می‌گردند: نخست حقوق عینی یعنی آن حقوقی که شخص بی‌واسطه و مستقیم نسبت به شیئی پیدا می‌کند مثل حق مالکیت، حق ارتفاق، حق انتفاع، حق تحجیر، حق وثیقه و حق شفعه. دسته دیگر از حقوق مالی حقوق دینی (شخصی یا ذمی) می‌باشد و آن حقوقی است که شخص نسبت به دیگری پیدا می‌کند مثل حق داین نسبت به بدهکار یا مثل حق خیار. دسته سوم نیز از حقوق مالی وجود دارد که به عنوان حقوق معنوی (حق فکری) خوانده شده است مثل حق مؤلف. در رابطه با این دسته از حقوق مالی باید گفت که مطابق قاعده مندرج در ماده ۵۸۸ شخص حقوقی می‌تواند از آن متمتع شود زیرا دلیلی بر اختصاص این حقوق به شخص حقیقی نیست و در صورت شک نیز باید به اصل وحدت و تشابه احکام شخص حقیقی و شخص حقوقی توسل یافت و در نتیجه شخص حقوقی را بهره‌مند از آن دانست و اما در رابطه با حقوق غیرمالی باید

گفت که چون هدف از وضع و ایجاد این حقوق رفع نیاز عاطفی و اخلاقی شخص می‌باشد و مسأله عاطفه و اخلاق از مسائل خاص انسان است. در نتیجه این حقوق تنها با مقتضای ذات و طبیعت انسان سازگار خواهد بود و لذا شخص حقوقی از آن بهره‌مند نیست. دسته دیگر از حقوق فردی حقوق سیاسی می‌باشد و منظور از آن حقوقی است که به موجب آن، شخص می‌تواند در حاکمیت ملی خود (مانند انتخابات) شرکت کند. در اینکه آیا اشخاص حقوقی می‌توانند از حقوق سیاسی و بویژه حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بهره‌مند شوند اختلاف است. برخی از حقوقدانان بر آنند که حقوق سیاسی از حقوق ویژه و وابسته انسان است. صحت این گفته مورد تردید است.^{۲۳}

مطالب مهم این عبارت را در چند نکته ممکن است

خلاصه کنیم:

- الف. حقوق فردی که برای هر فردی وجود دارد به دو قسمت اساسی تقسیم می‌شوند: ۱. حقوق مدنی؛ ۲. حقوق سیاسی. حقوق مدنی یا جنبه مالی دارد، به نام حقوق مالی و یا جنبه مالی ندارد و به نام حقوق غیرمالی از آنها یاد می‌شود. حقوق مالی نیز به سه بخش تقسیم می‌شوند: ۱. حقوق عینی؛ ۲. حقوق دینی؛ ۳. حقوق معنوی.
- ب. حقوقی که برای شخص حقوقی ثابت است:
۱. حقوق مالی عینی مانند حق انتفاع، حق انتقال، حق تحجیر، حق وثیقه و حق شفعه.
 ۲. حقوق مالی دینی مانند حق داین و حق خیار.
 ۳. حقوق مالی معنوی (فکری) مانند حق تألیف.
- ج. حقوقی که مورد اختلاف است که آیا شخص حقوقی از آنها بهره‌مند است یا نه، یعنی حقوق سیاسی مانند حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن.
- د. حقوقی که شخص حقوقی از آنها بهره‌مند نیست، حقوق مدنی غیرمالی، مانند حق بنوت، ابوت، زوجیت و ولایت.
- ه. در مورد شک و تردید نسبت به ثبوت و یا

۲۳. شخصیت حقوقی، دکتر محمدجواد صفار، ص ۳۷۸، نشر دانا. شایسته است گفته شود این کتاب در باب مباحث شخصیت حقوقی از کتابهای مناسب و جامع به شمار می‌آید و می‌تواند در بسیاری مباحث الهام‌بخش و مفید باشد.



مسلمانها به شمار آورده است... .

سپس می‌گوید: از این حکم استفاده می‌گردد مجموع امت اسلامی مانند شخصیت واحدی هستند که یک نفر گاهی نماینده آنها واقع می‌گردد.^{۲۴}

○ نقد و بررسی:

از دو جهت این حدیث نقد و بررسی می‌شود:

الف. دلالت این حدیث بر این مطلب که عمل یک فرد به نمایندگی از تمام امت اسلامی به شمار آمده، تمام است زیرا براساس فقره دوم این حدیث، شارع مقدس رعایت تأمین یک مسلمان را واجب کرده است، پس تمام مسلمانها یک شخصیت حقوقی دارند که مانند اشخاص حقوقی می‌تواند عقد، ایقاع و روابط دیگر برقرار کند. همان‌گونه که یک شخص حقوقی می‌تواند به دیگران امان بدهد، این شخصیت حقوقی نیز می‌تواند به دیگران امان بدهد. هر چند در شرایط دیگر شخصیت‌های حقوقی، رئیس و متولی خاص می‌تواند از جانب آنها اعمال نظر کند ولی در این حدیث هر فرد مسلمان به منزله نماینده این شخصیت حقوقی به شمار آمده است.

ممکن است گفته شود این روایت دلالت بر شخصیت حقوقی ندارد، بلکه در مقام بیان اهمیت و احترام به هر فرد مسلمان است، هر چند به حسب ظاهر کوچک باشد. شاهد بر این مدعا روایاتی است که به همین مضمون رسیده است. آیت‌الله حائری در این باره می‌فرماید:

دلالت این روایت بر شخصیت حقوقی مبتنی است بر اینکه به دو چیز ملتزم شویم: ۱. پذیرش شخصیت حقوقی برای امت اسلامی؛ ۲. پذیرش اینکه هر فرد مسلمان می‌تواند نماینده این شخص حقوقی باشد. و حال اینکه التزام به هر دو امر خلاف اصل و نادرست است پس این روایت دلالت بر شخصیت حقوقی ندارد بلکه تنها بر امر دوم دلالت دارد یعنی اسلام به هر فرد مسلمان اجازه داده از جانب مسلمانهای دیگر به محارب طالب تأمین، امان بدهد.^{۲۵}

ب. از نظر سند این روایت در جوامع روایی شیعه نیز وارد شده است، از جمله صاحب وسایل الشیعه بابی را تحت عنوان «باب ثبوت القصاص اذا قتل الكبير الصغير

عدم ثبوت حقی برای شخص حقوقی، اصل وحدت و تشابه احکام شخص حقوقی با شخص حقیقی است. سپس این نویسنده محقق مواردی از حقوق را که ثبوت آنها برای شخص حقوقی مورد گفتگو واقع شده است، بر می‌شمرد و بهره‌مندی شخص حقوقی را مانند شخص حقیقی در این موارد به اثبات می‌رساند. فهرست آن مباحث چنین است:

۱. وصایت شخص حقوقی؛
۲. نظارت شخص حقوقی؛
۳. کارشناسی شخص حقوقی؛
۴. داوری شخص حقوقی؛
۵. حق شفعه اشخاص حقوقی؛
۶. مالکیت اشخاص حقوقی نسبت به حقوق معنوی.

لازم به یادآوری است، آنچه از موارد حقوق و تکالیف شخص حقوقی بیان شد، نقل نظرات این نویسنده محترم بود و اما صحت و یا بطلان آنها از نظر دانش حقوق و فقه فرصت و توان مضاعفی را می‌طلبد.

□ ۴. ادلة شخصیت حقوقی در فقه

در این بخش آنچه می‌تواند به عنوان دلیل فقهی بر مشروعیت و پذیرش هر گونه شخص حقوقی اقامه شود، بررسی می‌شود:

الف. روایت: از جمله مشروعیت اشخاص حقوقی از نظر فقه روایاتی است که برخی از فقهای نواندیش اهل سنت بیان کرده‌اند. استاد مصطفی زرقا در این باره می‌نویسد:

چنانچه به منابع و روایات دین رجوع شود احکامی ملاحظه می‌گردد که براساس پذیرش شخصیت حقوقی مورد بحث در حقوق وضعی بیان شده است. از جمله روایاتی که بر این مدعی دلالت دارد عبارت است از: الف. المسلمون تتكافأ دماؤهم و یسعی بذمتهم ادناهم و هم ید علی من سواهم. استاد زرقا در توجیه دلالت این روایت می‌گوید:

رسول‌الله (ص) در فقره دوم این روایت آنچه را از ناحیه یک فرد مسلمان برای غیرمسلمان محارب طالب امان به عنوان امان صادر می‌گردد به منزله امان تمام

۲۴. المدخل الفقهی العام، مصطفی زرقا، ج ۳، ص ۲۵۷، دارالفکر.
 ۲۵. مجلة الفكر الاسلامی، ش ۱۱، ص ۵۳، مقالة آیت‌الله حائری.



او الشریف الوضیع^{۲۶} معتقد کرده و در آن چهار روایت نقل کرده است که سه روایت اول عین همین روایت است و سند بعضی از آنها مانند حدیث شماره دوم این باب بی اشکال است و در جلد نهم^{۲۷} نیز این روایت نقل شده است. روشن می شود که این روایت نبوی هر چند اشکال سندی ندارد، ولی از نظر دلالت بر مدعا ناتمام است.

ب. اطلاق لفظی ادله بیع: ممکن است برای مشروعیت شخص حقوقی به اطلاق لفظی عمومات بیع تمسک شود مانند «احل الله البیع»^{۲۸} به این بیان خرید و فروش مؤسسات مصداق بیع است و مشمول عمومات لزوم و یا حلیت بیع می شود. استاد حائری در این باره می نویسد:

اگر ما چیزی برای شرکت بخریم و یا به فروش برسانیم مصداق عرفی بیع است پس داخل در اطلاق «احل الله البیع» است وقتی که صحت حق خرید و فروش این شرکتها و مؤسسات ثابت شد از باب عدم تفکیک در حقوق، دیگر حقوق نیز ثابت می گردد^{۲۹}.

ایشان پس از این، اشکال می کند که این آیه و مشابه آن، در موارد شک در تخصیص و تقید مرجع است؛ و اما در مواردی که احتمال تخطئه شرع نسبت به عرف داده می شود، نمی توان به این آیات تمسک کرد. مثل اینکه شرع، عرف را در مال بودن سگ تخطئه می کند و در نتیجه خرید و فروش آن را باطل می داند با اینکه هم عرف و هم شرع خرید و فروش را در مال قبول دارند.

○ نقد و بررسی:

به نظر می رسد اطلاق آیات نسبت به خرید و فروشهایی که از جانب اشخاص حقوقی انجام می پذیرد، تمام است زیرا همان گونه که ناقد محترم فرموده اند، خرید و فروشهایی که از طرف اشخاص حقوقی صورت می گیرد، مصداق عرفی عقد است و مشمول «اوفوا بالعقود»^{۳۰} خواهد بود. و با فراگیر شدن ادله امضا نسبت به این خرید و فروشها با دلالت التزامی شخص حقوقی نیز مورد تأیید واقع می شود زیرا فرض بر این است که عقد از ناحیه آن تحقق پیدا می کند. اما اشکال بر اطلاق آیه به اینکه، هرگاه شک در صحت و بطلان عقد ناشی از

تخطئه شرع نسبت به عرف باشد نمی توان به اطلاق آیه رجوع کرد، ناتمام است زیرا در مباحث معاملات روش شارع همان روش عقلاست، مگر در مواردی که خلاف آن ثابت شود. به عبارت دیگر در غیر امور عبادی، اصل حاکم امضای روشی عقلایی است نه تأسیس و تخطئه، مگر دلیل اقامه شود. و با فرض اینکه این اشکال را بپذیریم، بر اصل مطلب که امضای روش عقلاست، ضرر نمی زند. ممکن است گفته شود، اطلاق آیه شامل معاملاتی می شود که انجام دهنده آن، ولی شرعی باشد نه ولی عرفی؛ بنابراین تمسک به اطلاق آیه برای صحت عقد، تمسک به عام در شبهه مصداقیه خودش است. پاسخ این اشکال این است که آیه اطلاق دارد هم نسبت به عقدهایی که ولی شرعی آن را انجام می دهد و هم عقدهایی که ولی عرفی آن را انجام می دهد و آیه از عقدهایی که فرد اجنبی آن را انجام می دهد، انصراف دارد. اشکال آیه خطاب است به صاحبان و کسانی که عقد منتسب به آنهاست و عقدهایی که از جانب اشخاص حقوقی انجام می شود. صاحب عقد شخص حقوقی است و او قابل خطاب و تکلیف نیست، پس اطلاق آیه، این نوع عقدها را شامل نمی شود تا با التزام اصل شخص حقوقی امضا شود.

پاسخ این است که اولاً اطلاق آیه نسبت به این نوع عقدها که عرفی است، قابل انکار نیست. ثانیاً، آیه «احل الله البیع»^{۳۱} خطاب به صاحبان عقد نیست، پس اطلاق آن بی شک عقدهای اشخاص حقوقی را شامل می شود، همان گونه که عقدهای اشخاص حقیقی را شامل می شود. بنابراین با اطلاق ادله لفظی می توان شرعیت اشخاص حقوقی و آنچه مربوط به آنها می شود را ثابت کرد. البته از طریق اطلاق مقامی هم، می توان این مدعا را ثابت کرد.

ج. امضای شارع: دلیلی دیگری که بر شخصیت حقوقی دلالت می کند این است که برخی از شخصیتهای حقوقی در زمان شارع مقدس وجود داشته و شارع نیز از آنها ردع نکرده است، این مطلب خود به منزله امضای شارع و حجیت شخصیت حقوقی است. استاد مصطفی زرقا در این باره می نویسد:

۲۶. وسائل الشیعه، شیخ حرعاملی، ج ۱۹، باب ۳۱ از اسرار القصاص النفس، ص ۵۵.
۲۷. همان، ج ۱۱، باب ۲۰ از اسرار جهاد العمد و مایناسبه، ج ۱، ۴۹.
۲۸. بقره: ۲۷۵.
۲۹. مجلة الفکر الاسلامی، ش ۱۱، ص ۶۱.
۳۰. مائده: ۱.
۳۱. بقره: ۲۷۵.



بیشتر از آن موارد نبوده و یا نیازی به بیشتر نبوده است مانند امضای تملیک به حیازت در زمان ائمه با اینکه محدود بوده در عین حال شامل مشروعیت حیازت با وسایل جدید می‌گردد؛ زیرا حیازت با وسایل جدید فرد حقیقی حیازت به شمار می‌آید و شارع ارتکاز عقلایی را نسبت به مالکیت از راه حیازت را امضا کرده همین مطلب در مورد اشخاص حقوقی نیز جریان دارد.^{۳۳}

سپس بر این بیان اشکال می‌کنند که اگر ثابت شود اشخاص حقوقی زمان ما، مصداق حقیقی برای همان اشخاص حقوقی است نه توسعه در حکم و یا اعتبار افراد جدید برای شخص حقوقی، صحیح است. ولیکن اثبات این مطلب دشوار است زیرا افراد جدید از اشخاص حقوقی، مصداق حقیقی برای اشخاص حقوقی آن زمان به شمار نمی‌آیند، بلکه حکم آنها نسبت به این افراد توسعه داده شده است. همچنین برخی از اشخاص حقوقی زمان ما از امور عقلایی محض نیستند زیرا افزون بر عقلا، دولت و قانونگذار نیز در وجود و شرایط آنها نقش دارند.

آیت‌الله حائری پس از اشکال بر این تقریر، در مقام بیان جدیدی از شکل امضای شارع می‌فرماید:

بی‌گمان هر انسانی می‌تواند مالش را بر این مؤسسات مانند شرکتها گرچه از سوی شارع امضا نشده وقف کند زیرا ادله وقف اینجا را شامل می‌شود پس از وقف این مؤسسات نسبت به مالکیت مال موقوف شخص حقوقی می‌شوند و چون عقلا فرقی میان حقوق نمی‌گذارند از این رو یک مؤسسه اگر مال وقف را بتواند مالک گردد، دیگر اموال و دیگر حقوق را نیز می‌تواند صاحب شود. پس از این راه نیز می‌توان تمام اشخاص حقوقی قانونی را مشروع کرد بلکه می‌توان هر مؤسسه غیرقانونی را تبدیل به شخص حقوقی شرعی کرد.^{۳۴}

ولیکن ایشان پس از این بیان در اینکه عقلا فرقی میان اشخاص حقوقی زمان ائمه مانند وقف با اشخاص حقوقی در این زمان نمی‌گذارند، خدشه می‌کنند و تنها در مورد حقوق اشخاص حقیقی این مطلب را می‌پذیرند.

شخصیت حقوقی که به تازگی مطرح شده شکل کامل آن در قانونگذاری شرع مقدس ضمن بیت‌المال، وقف و دولت وجود دارد.

ایشان پس از تبیین شخصیت حقوقی بیت‌المال درباره وقف می‌نویسد: نظام وقف از زمان پیدایش آن در عصر رسول‌الله (ص) براساس اعتبار شخصیت حقوقی برای وقف به معنای امروزی پایه‌گذاری شده... وقف هم صاحب حق می‌شود و هم دیگران بر او صاحب حق می‌شوند. وقف هم میان آن و افراد حقیقی دیگر عقود و ایقاعات مانند خرید و فروش اجاره و همانند آن واقع می‌گردد. تمام این امور را قیم و یا ناظر و یا متولی به نمایندگی از وقف انجام می‌دهد و همین افراد مسؤول نگهداری و دفاع از حقوق وقف‌اند. و نیز متولی برای (شخص حقوقی) وقف آنچه را نیاز دارد می‌خرد... و نیز برای وقف فرض می‌گیرد با اجازه حاکم در تمام این موارد عنوان «وقف» مالک، طلبکار و مدیون به شمار می‌آید. نه متولی و نه موقوف‌علیهم... بلکه فقها تا آنجا پیش رفته‌اند که شخصیت حقوقی وقف را از شخصیت حقوقی واقف جدا کرده‌اند هر چند واقف قیم وقف باشد. از این رو مقرر کرده‌اند واقف که قیم وقف هم هست اگر شرایطی را که خودش برای وقف کرده مخالفت کند و یا مصلحت وقف را رعایت نکند، وقف از دست او گرفته می‌شود.^{۳۵}

ممکن است اشکال شود که امضای شارع تنها برای مشروعیت آن اشخاص حقوقی است که در عصر شارع وجود داشته است و اما نسبت به اشخاص حقوقی نوپیدا مفید نیست.

آیت‌الله حائری پس از بیان امضای شارع در مقام دفع این اشکال که ردع نکردن شارع تنها برای مشروعیت اشخاص حقوقی عصر ائمه (ع) مفید است نه بیشتر، می‌فرماید:

عدم ردع ائمه (ع) افزون بر مشروعیت اشخاص حقوقی عصر ائمه برای مشروعیت دیگر اشخاص حقوقی نیز مفید است زیرا ارتکاز عقلای آن عصر فراگیر بوده و شامل تمام اشخاص حقوقی بوده و اگر مصادیق خارجی محدود بوده، از آن جهت بوده که قدرت بر

۳۲. المدخل الفقهي العام،

ج ۳، ص ۲۵۹.

۳۳. مجلة الفکر الاسلامی،

ش ۱۱، ص ۵۷.

۳۴. همان، ص ۵۹.

○ نقد و بررسی:

دارد که این مصالح عامه مربوط بدان است و هر فرد از مسلمانها می‌تواند به نمایندگی از آن مطالبه حق کند و از آن دفاع کند^{۳۵}.

○ نقد و بررسی:

بر این استدلال دکتر زرقا نیز اشکال شده است. آیت‌الله حائری در این باره می‌نویسد: حقوقی که هر شخص مسلمان می‌تواند مدعی گردد و از آن حق دفاع کند دو قسم است.

۱. حقوق عمومی که حاکم اسلامی مسؤول آن است مانند ایجاد امنیت در جامعه. در چنین حقوقی دلیل نداریم که هر کسی بتواند مدعی گردد و از شخص مخل به امنیت جامعه شکایت کند؛ زیرا لازمه چنین حقی هرج و مرج جامعه است و این نقض غرض است تنها اثری که بر چنین شکایتی بار می‌گردد این است که حاکم اسلامی از آن تحقیق می‌کند، در صورت صحت او باید ترتیب اثر بدهد.

۲. تحقق معاصی که در جامعه موجب حد و تعزیر است، مانند زنا و لواط. در این نوع از حقوق نیز دلیلی نداریم که هر کس از مسلمانها بتواند مدعی قرار گیرد و شکایت کند. بلکه گاهی این‌گونه ادعا موجب اجرای حد قذف بر مدعی است، بله در صورتی که برای حاکم ثابت گردد او باید حد را اجرا کند و این ربطی به ادعای مدعی ندارد^{۳۶}.

در هر صورت این دلیل نیز نمی‌تواند دلالت بر مدعا داشته باشد، چون اصل جواز اقامه دعوا ناتمام است.

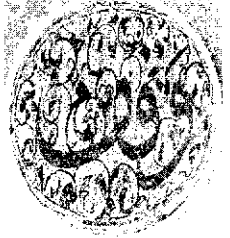
□ ۵. شخصیت حقوقی وقف (بحث تطبیقی)

بی‌گمان یکی از عوامل و انگیزه‌های انسان برای اختصاص سرمایه به عنوان وقف تمایل به بقا و دوام و همیشه‌بودن است. انسانها به جاودانگی در عالم علاقه دارند ولی تحقق این خواسته ناممکن است از این رو با وقف کردن بخشی از اموال تا اندازه‌ای به این تمایل درونی پاسخ می‌دهند. بی‌شک با تبدیل عنوان وقف به شخص حقوقی که در واقع نمادی از آن شخص حقیقی (واقف) به شمار می‌آید، این هدف بیشتر محقق می‌شود. و از سوی دیگر وقف یکی از راههای تعدیل

بی‌شک موارد متعددی از اشخاص حقوقی در عصر ائمه (ع) وجود داشته است و ائمه نیز آنها را امضا نکرده‌اند، از جمله عنوان وقف بر جهات، عامه، مسجد، سادات، فقرا و پلها... و از طرفی اعتبار شخصیت حقوقی این عناوین امر عقلایی است و پیش از ظهور دین اسلام نیز وجود داشته و از مخترعات شرع مقدس نبوده است. بنابراین از امضای شارع نسبت به برخی از این موارد، می‌توان کشف کرد که شارع اصل ارتکاز عقلایی را درباره شخصیت حقوقی امضا کرده است، نه اینکه موارد خاصی از اشخاص حقوقی عقلایی را امضا کرده زیرا هیچ‌گونه خصوصیتی در این موارد امضا شده وجود ندارد. با توجه به اینکه این چنین اموری از تعبدات به شمار نمی‌آید، پس اشکال به اینکه این اشخاص حقوقی نوپیدا، فرد حقیقی افراد مورد امضای شارع نیستند، ناتمام خواهد بود، بالاخص بر مبنای کسانی که معتقدند در امور عقلایی در باب داد و ستد اصل امضا است نه تأسیس و آنچه را که شارع نهی و یا ردع و تصرف از نظر قیود و شرایط نکرده است، مورد امضاست؛ زیرا او نیز یکی از این عقلا به شمار می‌آید. البته این مطلب به این معنا نیست که تمام اشخاص حقوقی این زمان مورد تأیید شارع مقدس است.

د. حق اقامه دعوا از جانب هر مسلمان: دلیل دیگر اینکه در حقوق ثابت برای تمام مسلمانان، یک فرد از آنها می‌تواند مدعی حقی شود و نسبت به شخصی که این حق را تضييع کرده است اقامه دعوا کند. استاد مصطفی زرقا در این باره می‌نویسد:

اسلام پذیرفته است که یک فرد در حقوق عمومی مانند حقوق جزا و حدود و امور حسبی مانند برطرف کردن مزاحم از راه مسلمانها... هر چند هیچ‌گونه ارتباطی میان مدعی و این امور نباشد و هیچ‌گونه ضرری که شرط صحت اقامه دعوا در مرافعات خصوصی است متوجه مدعی نباشد، اقامه دعوا کند و از شخص مزاحم و تضييع‌کننده حق مسلمانها شکایت کند. بنابراین معلوم می‌گردد یک شخصیت حقوقی وجود



۳۵. همان، ص ۲۵۷.
۳۶. مجلة الفكر الاسلامی،
ش ۱۱، ص ۵۴، مقالة
آیت‌الله حائری.



تحقیق در نظر ما، وقف به معنای اخراج از ملک و تملیک به موقوف‌علیه نیست بلکه وقف محدود کردن ملکیت مطلقه است از باب مثال مالک خانه نسبت به آن ملکیت مطلقه دارد و به همین جهت می‌تواند آن را به هر صورت نقل و انتقال دهد و چنانچه آن را وقف کند، این ملکیت محدود می‌شود و قابلیت نقل و انتقال از آن گرفته می‌شود ولیکن بر ملک واقف باقی است^{۳۷}... و این معنا از وقف موافق با حدیث نبوی است که وقف را «حبس الاصل و سبیل المنفعة» (اصل مال را حبس کن و منفعت آن را در راه خدا آزاد کن) معنی کرده است.

براساس این نظریه، وقف ملک واقف است ولیکن بر آن اشکالات زیادی وارد شده است، از جمله قدرت نداشتن در نقل و انتقال و تصرفات دیگر، مفهومی ندارد جز مالک نبودن.

۲. وقف داخل در ملک موقوف‌علیه می‌شود. بیشتر فقها این باور را پذیرفته‌اند. از جمله صاحب شرایع می‌نویسد:
وقف به ملک موقوف‌علیه منتقل می‌شود زیرا فایده ملک در آن وجود دارد^{۳۸}.

براساس این نظریه، وقف مالک دارد و مالک آن موقوف‌علیه است نه واقف. اشکالی که بر مبنای اول مطرح شد در اینجا نیز جریان دارد.

۳. وقف ملک خداست، نه ملک واقف و نه ملک موقوف‌علیه. از بزرگانی که این قول را پذیرفته‌اند، علامه حلی است، ایشان می‌نویسد^{۳۹}:

فصل دوم در احکام وقف است. هرگاه وقف محقق شود، مالکیت واقف پایان می‌پذیرد. در این صورت وقف فک ملک است، چنانچه موقوف مسجد باشد، مانند آزاد شدن (عبد). و اگر وقف بر اشخاص معینی باشد، نزدیکتر به واقع این است که آنها مالک می‌شوند و اگر وقف بر جهت عام باشد قول نزدیک به واقع این است که خداوند متعال مالک آن می‌شود.

براساس این نظریه، وقف از ملک واقف خارج و داخل در ملک خدا شده است.

۴. وقف داخل در ملک هیچ‌کس، حتی خداوند متعال نیست. و این اشکال که ملک از مقوله اضافه است

ثروت و کم کردن فاصله میان طبقات جامعه است، زیرا با رواج وقف بسیاری از اموال شخصی تبدیل به اموال عمومی می‌شوند و در واقع وقف وسیله‌ای است برای تبدیل مالکیت و ثروتهای خصوصی به مالکیت‌های عمومی و چنانچه ثابت شود وقف، ملک واقف و یا موقوف‌علیه نیست بلکه شخصیت حقوقی مستقل دارد، بیشتر به این هدف جامعه عمل پوشانده شده است.

سؤالی که مطرح است این است که درباره شخصیت حقوقی وقف این مطالب بیان می‌شود: آیا شخصیت حقوقی برای وقف ثابت است یا نه؟

○ الف. مالکیت موقوف (وقف)

در بحث مالکیت این مطلب گفته شد که ملک بدون مالک ممکن نیست؛ زیرا ملک مصداق و فردی از مقوله اضافه است و بی‌شک در هر اضافه‌ای، مضاف (مالک) و مضاف‌الیه (مملوک) لازم است بنابراین ملک بی‌مالک نخواهد بود. پس از روشن شدن این اصل عقلایی، این پرسش مطرح می‌شود که مالک وقف کیست؟ در این باره نظرات گوناگونی مطرح شده است:

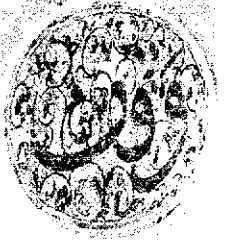
۱. وقف در ملک واقف باقی است زیرا در وقف، تنها انتفاع و ثمره موقوف به موقوف‌علیه می‌رسد. از جمله صاحبان این نظریه کاشف‌الغطا را می‌توان نام برد. ایشان در مقام تعریف عنوان وقف می‌فرماید:

در تملیک مجانی اگر قصد قربت نشود به نام هبه از آن یاد می‌گردد و اگر در آن قصد قربت شود به نام صدقه به معنای عام خوانده می‌شود. این دو نوع است، زیرا یا منقول است یا غیر منقول. منقول آن یا واجب است و یا مستحب. واجب آن زکات است و این دو قسم است یا زکات بدن است، از آن به نام زکات فطر یاد می‌شود و یا زکات مال است که با نام زکات مال یاد می‌شود. و اما مستحب صدقه به معنای خاص است. و در تملیک مجانی مال غیر منقول چنانچه عین آن تملیک گردد وقف نام دارد و اگر منفعت آن تملیک گردد، حبس نام دارد، براساس مبنای مشهور فقها که وقف را به معنای خارج کردن مال از ملک واقف و داخل کردن آن در ملک موقوف‌علیه می‌دانند و این مبنا موجب اشکالات عدیده‌ای شده که پاسخ آنها مشکل است... و اما بر مبنای

۳۷. تحریرالمجله، آیت‌الله محمدحسین کاشف‌الغطا، ج ۲، ص ۷۰، مکتبه الجناح و مکتبه الفیروزآبادی.

۳۸. شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۲۱۸، منشورات اعلی.

۳۹. قواعد ضمن جامع المقاصد، محقق حلی، ج ۹، ص ۶۱، مؤسسه آل‌البیت.



و هر اضافه‌ای، مضاف و مضاف‌الیه لازم دارد، با این مطلب پاسخ داده می‌شود که این قاعده در مورد ملک صحیح است و اما وقف پس از خروج از ملک واقف، ملک نیست، بلکه مال است و مال بی‌مالک متصور است. صاحب عروه پس از نقل اختلاف فقها و اقوال آنها درباره مالکیت وقف، می‌نویسد:

قول قوی این است که حقیقت وقف متوقف کردن مال، و لازمه آن خارج شدن از ملک واقف است، هرگاه وقف دائمی باشد؛ زیرا هنگامی که واقف از تصرف در عین و منفعت آن ممنوع باشد، ملکیتی برای او باقی نمی‌ماند....

و اما داخل شدن وقف در ملک موقوف‌علیه و یا ملک خداوند متعال از لوازم وقف نیست و دلیل نیز بر آن نداریم و اشکال به اینکه ملک بی‌مالک وجود ندارد، قابل دفع است به اینکه وقف، ملک نیست بلکه مال بی‌مالک است.^{۴۰}

بر این مبنا، نظریه شخص حقوقی در وقف تقویت می‌شود زیرا ایشان وقف را داخل ملک هیچ‌کس نمی‌داند و این مطلب راه را برای تصویر شخص حقوقی وقف هموار می‌کند زیرا این اموال پس از خروج از ملک واقف، اصالت پیدا می‌کنند و به طور عقلی آنها را به عنوان یک شخص حقوقی اعتبار می‌کنند.

○ **ب. مالک شدن عنوان وقف**
یکی از مشخصه‌های اساسی شخص حقوقی، مالک شدن است و از مهمترین عواملی که سبب می‌شود تا عقلا شخص حقوقی اعتبار کنند، مالکیت آن می‌باشد. این مطلب در مورد وقف صادق است؛ زیرا برخی از عناوین وقف مالک می‌شوند. برای نمونه، آیت‌الله حکیم در این باره می‌نویسد:

هرگاه بر مصلحتی وقف شود و عنوان آن باطل (نابود) شود، مانند اینکه بر مسجد وقف کند و خراب شود و یا بر مدرسه وقف کند و خراب شود و امکان تعمیر آن دو نباشد...^{۴۱}

از این عبارت استفاده می‌شود که وقف می‌تواند موقوف‌علیه واقع شود. با اثبات مالکیت برای عنوان وقف افزون بر شخصیت حقوقی، تمامی احکام مالکیت

مانند خرید، فروش و هبه نیز برای آن ثابت می‌شود زیرا لازمه عقلی و عرفی مالکیت اثبات این امور خواهد بود.

○ ج. ثبوت عهده برای وقف

از ویژگیهای بارز شخص حقیقی این است که می‌تواند اموری را برعهده بگیرد. این ویژگی برای شخص حقوقی نیز در نظر گرفته شده است، از جمله برای وقف. صاحب عروة‌الوثقی در این باره، پس از اینکه می‌فرماید «قرض کردن جهت تعمیر اوقاف از جمله مسجد جایز است و این قرض بر ذمه قرض‌گیرنده نیست بلکه بر عهده اوقاف است» در مقام استدلال و توجیه می‌فرماید: قرض عهده (ذمه) برای مسجد و مانند آن (اوقاف) اعتبار عقلایی دارد و صحیح است؛ زیرا همان‌گونه که اعتبار مالکیت مسجد نسبت به موقوفات و مندورات در نظر عقلا صحیح است، چیزی را برعهده آن گذاشتن نیز صحیح است.

این عبارت نیز به خوبی دلالت دارد که وقف، شخصیت حقوقی مستقل از واقف و موقوف‌علیه دارد، در غیر این صورت نمی‌تواند صاحب ذمه و عهده باشد زیرا عهده از ویژگیهای اشخاص است.

○ د. مدیون شدن وقف

شخص حقیقی می‌تواند قرض کند، این حق برای اشخاص حقوقی نیز ثابت شده است. از جمله برای عنوان وقف بسیاری از فقها به این مطلب تصریح کرده‌اند، از جمله فقیه بزرگ، صاحب عروة‌الوثقی می‌نویسد:

قرض گرفتن جهت تعمیرات اوقاف به قصد پرداختن آن از آنچه به اوقاف می‌رسد، مانند منافع موقوفات و یا از آنچه بر موقوفات نذر می‌شود، جایز است.^{۴۲}

در این عبارت اوقاف به عنوان یک شخص حقوقی مطرح است و به نیابت از آن قرض گرفته می‌شود و از اموال مربوط به آن نیز پرداخت می‌شود.

هاشم معروف الحسینی در این باره می‌نویسد:

قرض گرفتن برای احداث ساختمان در (زمین) وقف و یا برای تعمیر وقف... که بر عهده موقوفه باشد، جایز است.^{۴۳}

۴۰. عروة‌الوثقی، آیت‌الله یزدی، ج ۲، ص ۲۳۲، مسأله ۱.
۴۱. منهاج‌الصالحین، آیت‌الله حکیم، همراه با حاشیه آیت‌الله شهید صدر، ج ۲، ص ۲۵۸، مسأله ۶.
۴۲. ملحقات عروه، آیت‌الله سیدکاظم یزدی، ج ۲، ص ۲۶۸، مسأله ۶۲.
۴۳. الرصایة و الاوقاف، هاشم معروف الحسینی، ص ۲۱۸، دارالقلم.



○ ه. حق شفعه برای وقف

یکی از حقوقی که مشهور فقها برای وقف پذیرفته‌اند، حق شفعه است. فقها درباره ثبوت و یا عدم ثبوت حق شفعه برای عنوان وقف نظرات گوناگونی ابراز کرده‌اند. مهمترین آنها انکار حق شفعه، تفصیل میان اینکه موقوف‌علیه یک نفر باشد یا بیشتر و پذیرش حق شفعه برای وقف به گونه مطلق است. در اینجا تنها به نقل قول شهید ثانی که جامع اقوال و مبنای هر یک از آنها می‌باشد، بسنده می‌شود، ایشان می‌فرماید:

هر گاه متعلق حق شفعه، مانند خانه و زمین، بعضی از آن ملک طلق و بعضی دیگر ملک وقف باشد... چنانچه ملک طلق فروخته شود در ثبوت حق شفعه برای موقوف‌علیه و یا ولی وقف یعنی ناظر و یا حاکم، چند قول است ریشه آنها این است که آیا ملک موقوف به طور مطلق به موقوف‌علیه منتقل می‌شود (هر چند موقوف‌علیه متعدد باشند) و یا منتقل می‌شود در صورتی که موقوف‌علیه واحد باشد و یا به هیچ‌وجه (چه موقوف‌علیه متعدد باشد چه واحد) منتقل نمی‌شود.

سیدمرتضی حق شفعه را به طور مطلق برای وقف ثابت می‌داند... ابن‌ادریس تفصیل داده است به اینکه اگر موقوف‌علیه یک نفر باشد، حق شفعه ثابت است، مانند ملک آزاد و متأخرینی از فقها با او موافقت کرده‌اند.^{۴۴}

واضح است که حق شفعه را بیشتر فقها برای وقف پذیرفته‌اند که این می‌تواند دلیل دیگری باشد بر شخصیت حقوقی وقف.

□ ۶ شخصیت حقوقی وقف در دانش حقوق

در قوانین مدنی و حقوق، شخصیت حقوقی وقف از مسلمات شمرده شده و در موارد بسیاری از آن بحث شده است. در این بخش به برخی از آن موارد اشاره می‌شود.

دکتر محمدجواد صفار در این باره می‌نویسد:

به موجب ماده ۳ «قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه» مصوب ۱۳۶۳/۱۰/۶ که تأیید شورای نگهبان رسیده است، هر موقوفه دارای شخصیت حقوقی است و متولی یا سازمان، حسب مورد،

نماینده آن می‌باشد. امتیاز قانون مزبور این است که این قانون برخلاف قانون اوقاف مصوب تیرماه ۱۳۵۴ که تنها موقوفه عام را واجد شخصیت حقوقی می‌دانست، هر نوع موقوفه را اعم از عام یا خاص واجد شخصیت حقوقی می‌داند؛ از این رو به اشکال و ایرادی که از جانب بعضی از نویسندگان حقوق مدنی مطرح بوده است که چرا وقف خاص نباید شخصیت حقوقی داشته باشد پاسخ گفته است. با این بیان می‌توان گفت که وقف عام به عنوان شخصیتی در حقوق عمومی محسوب می‌گردد و وقف خاص به عنوان شخصیتی در حقوق خصوصی تلقی می‌گردد.^{۴۵}

مصطفی احمد زرقا پس از تعریف و بیان اقسام شخص حقوقی از نگاه حقوق وضعی، در مقام شمارش برخی از اشخاص حقوقی خاص و فرق آنها با یکدیگر، می‌نویسد:

و الاوقاف فی التشريع الاسلامی تعتبر من قبيل هذه المؤسسات ذات الشخصية الحکمیة (اوقاف در قانونگذاری شرع مقدس اسلامی جزء مؤسسات خیریه‌ای که دارای شخصیت حقوقی‌اند، به شمار می‌آید)^{۴۶}.

دکتر ناصر کاتوزیان در این باره می‌نویسد:

بررسی خط فکری محققان نشان می‌دهد که کم و بیشتر متوجه ضرورت شناسایی وجودی مستقل از اوقاف و موقوف‌علیه برای وقف بوده‌اند... در واقع می‌توان گفت وجود یک سازمان حقوقی شخص‌گونه در فکر حقوقدانان ما وجود داشته و تنها نمی‌دانستند که آن را با چه نام مشخص کنند؛ زیرا از نظر اداری و آثار آنچه ساخته و پرداخته بودند چیزی از یک شخصیت حقوقی کم نداشت.^{۴۷}

عبدالرزاق سهنوری بر این باور است که وقف شخصیت حقوقی دارد و قانون مدنی مصر نیز آن را پذیرفته است، او در این باره می‌نویسد: وقف شخصیت حقوقی دارد؛ چنانچه این مطلب را بپذیریم عین موقوفه متعلق به

۴۴. مسالک الافهام، شهید

ثانی، ج ۲، ص ۲۷۰.

۴۵. شخصیت حقوقی، دکتر

محمدجواد صفار، ص ۲۰۸.

۴۶. المدخل الفقهي العام،

ج ۳، ص ۲۷۶.

۴۷. حقوق مدنی، حقوق

معین، دکتر ناصر کاتوزیان،

ج ۳، ص ۱۳۲.

شخص حقوقی وقف است و موقوف‌علیه در طول زندگی حق انتفاع دارد.^{۴۸}

می‌توان مطالب مطرح در این گفتار را به این شرح بیان کرد:

۱. مالکیت معانی مختلفی دارد، یکی از آنها اختصاص به خداوند متعال دارد و دیگری مختص انسان است و برخی مشترک میان انسان (شخص حقیقی) و شخص حقوقی است که آن مالکیت اعتباری است.

۲. هر چند در تعریف شخص حقوقی میان صاحب‌نظران اختلاف است، ولیکن تمامی آنها در این نکته اتفاق دارند که قوام شخص حقوقی به اعتبار قانونی آن است؛ زیرا آغاز آن اعتبار قانونی است و پایان عمر آن عدم اعتبار قانون است.

۳. مهمترین مشخصه در شخص حقوقی اهلیت تملک است و هدف اساسی در اعتبار بسیاری از اشخاص حقوقی همین است.

۴. تمام احکام و تکالیف مالکیت نسبت به شخص حقوقی وجود دارد، از جمله قدرت بر فروختن، هبه کردن، خریدن، قرض کردن و حق شفعه.

۵. در اینکه جز حقوق و تکالیف مربوط به مالکیت، آیا تکالیف و حقوق دیگری نیز برای شخص حقوقی

ثابت است یا نه، میان صاحب‌نظران اختلاف است ولی ماده ۵۸۸ قانون تجارت می‌گوید تمام حقوقی که برای شخص حقیقی ثابت است، برای شخص حقوقی نیز ثابت است مگر حقوقی که از ویژگیهای طبیعت انسان به شمار می‌آید.

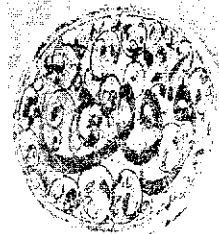
۶. مالکیت امر اعتباری است. از این رو اعتبار آن برای امور اعتباری (شخص حقوقی) رواست.

۷. برای مشروعیت تمامی اشخاص حقوقی از نظر فقه ادله اقامه شده است، برخی از آنها ناتمام و برخی تمام‌اند.

۸. شخص حقوقی در فقه، عمری به درازای عمر فقه دارد ولیکن با نامهای دیگری همچون جهات عامه، سادات، فقرا و وقف مطرح بوده است بنابراین شخص حقوقی از مطالب وارد شده در فقه نیست.

۹. یکی از مصادیق بارز شخص حقوقی در فقه، عنوان وقف است که جدای از واقف و موقوف‌علیه شخصیت مستقل دارد و شارع نیز آن را به رسمیت شناخته است.

۱۰. دلیل بر شخصیت حقوقی وقف از نظر شارع مالک شدن، مدیون شدن، حق شفعه و ثبوت عهده برای وقف است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

